

شش) استدلال به «لو» امتناعیه

۱. در ادبیات عرب بین «إن» و سایر اداة شرط، با «لو» تفاوت است. درباره «لو» گفته شده است (و ادعا شده است که این معنی مورد اتفاق در ادبیات عرب است) که «لو» اگر بر سر شرط و جزا وارد شد، دال بر امتناع جزا به سبب امتناع شرط است.

یعنی اگر گفته شود «إن جائك زيدٌ فاکرمه»، جمله می‌گوید که اکرام زید در هنگام آمدن زید لازم است ولی اگر گفته شود «لو جائك زيد فاکرمه»، جمله می‌گوید که زید نخواهد آمد و لذا «اکرام لازم نیست چون آمدن زید حاصل نخواهد بود» (امتناع جزا به خاطر امتناع شرط)^۱

۲. حال: اگر در جایی که «لو» به کار می‌رود، شرط علت منحصراً برای جزا نباشد، از «امتناع تحقق شرط»، نمی‌توانیم «امتناع تحقق جزا» را نتیجه بگیریم (چرا که چه بسا جزا به سبب تحقق شرط دیگری و علت دیگری، حاصل شده باشد)

و چون بعید است بین «شرط» در جایی که «إن» حرف شرط است با جایی که «لو» حرف شرط است، فرقی باشد، همین مطلب را در شرط‌های اداة‌های دیگر هم می‌گوییم.

۳. مرحوم حائری این دلیل را چنین تقریر می‌کنند:

«ان القضية المشتملة على كلمة لو تدل على امتناع التالي لامتناع المقدم بالاتفاق و بشهادة التبادر و الوجدان و ليس ذلك الا لدلالاتها على حصر العلة إذ لو لا ذلك فمجرد امتناع العلة التي جعلت مدخولة لكلمة لو لا يستلزم انتفاء المعلول فعلم ان كلمة لو تدل على ان مدخولها علة منحصرة للجزاء و من البعيد التفكيك بينها و بين سایر أدوات الشرط»^۲

۴. این مطلب در بیان مرحوم اصفهانی هم با عنوان «قیل» مورد اشاره است و احتمالاً کلام مرحوم اصفهانی ناظر به سخن مرحوم حائری بوده باشد.^۳

۵. قبل از بررسی جواب‌هایی که به این استدلال داده شده است، لازم است توجه کنیم که:

در جایی که بین دو شیء علیت تصویر شد: اگر ثبوت چیزی مترتب بر چیز دیگر بود، لاجرم آن شیء دوم علت تامه است (چرا که اگر علت تامه نباشد، شیء اول بر آن مترتب نمی‌شود) ولی اگر عدم چیزی مترتب بر عدم چیز دیگر شد، در این صورت آن شیء دوم ممکن است علت تامه باشد و ممکن است جزء العله باشد و ممکن است شرط العله باشد.

۱. ن ک: موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، ص ۵۸۵

۲. درر الفوائد، ج ۱، ص ۱۶۰

۳. نهاية الدراية، ج ۲، ص ۴۱۲



به همین جهت وقتی در «لو» می‌گوییم: ظهور این جمله در آن است که «عدم جزا به سبب عدم شرط است»، نمی‌توانیم بگوییم، پس معلوم می‌شود که شرط علت تامه است، چرا که شاید «عدم معلول» (عدم جزا) به سبب آن است که «شرط» که جزء العله و یا شرط العله بوده، ممتنع بوده است. اما با توجه به دو نکته که باید آنها را به هم ضمیمه کرد، می‌توان گفت که ظهور لو در «امتناع جزا به سبب امتناع علت منحصره اش» است.

نخست آنکه «لو» اگرچه معنای «امتناع جزا عند امتناع شرط» را دارد ولی در کنار آن معنای «ثبوت جزا در صورت ثبوت شرط» را هم در بر دارد. پس معلوم می‌شود که «شرط» علت تامه است که در صورت تحقق آن، جزا محقق می‌شود (و شاید عبارت مرحوم حائری که می‌نویسد: «و بشهادة التبادر والوجدان» اشاره به این باشد که با تبادر و وجدان، اصل علیت ثابت می‌شود و با ظهور «لو»، انحصار استفاده می‌شود.

و دوم آنکه وقتی دانستیم که با نبودن شرط در هیچ صورتی، جزا حاصل نمی‌شود می‌فهمیم که جزا هیچ علت دیگری ندارد و لذا شرط دارای علیت منحصره است.

۶. مرحوم حائری از این سخن دو پاسخ داده‌اند:

« و فيه انه من الممكن ان يقال ان امتناع التالي يستفاد من مفاد كلمة لو كامتناع المقدم في عرض واحد لا انه مستفاد من حصر العلة هذا مضافا إلى ان مجرد الاستبعاد لا يعد دليلا يعتمد عليه »^۱

توضیح:

۱) در استعمالات «لو»، «امتناع جزا» اگر فهمیده می‌شود، به سبب آن نیست که «شرط علیت منحصره دارد» بلکه به سبب آن است که «لو» در آن واحد، دلالت دارد بر امتناع جزا و امتناع شرط. (یعنی معنای «لو جاء زيد فاکرمه»، آن است که هم «زید نیامده است و هم اکرام منتفی است» ولی این انتفاء اکرام به سبب «انحصار علیت اکرام در آمدن» نیست بلکه صرفاً مدلول کلمه «لو» است) [ما می‌گوییم: دلالت «لو» بر این معنی، یکی از سه قولی است که ابن هشام در مغنی مطرح کرده است. وی می‌نویسد که برخی از نحوی‌ها تصریح دارند که «لو» امتناع شرط و امتناع جزا را با هم دلالت می‌کند.^۲]

۱. در الفوائد، ج ۱، ص ۱۶۰

۲. ن ک: المغنی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۹



[ما می‌گوییم: معنای این کلام، نفی رابطه علی بین شرط و جزاست و در حقیقت این پاسخ، مدعی است که «لو» می‌گوید هم شرط و هم جزا هر دو منتفی هستند بدون اینکه به هم ارتباط داشته باشند.

این در حالی است که رابطه اتقاقی خلاف ظاهر جمله شرطیه است]

۲) تمام قوام این دلیل بر آن است که می‌گوییم چون «شرط» در «لو»، علت منحصره است، در سایر ادوات شرطیه هم همین نحوه است و بعید است در این حروف شرط، دو نوع شرط لحاظ شده باشد. در حالیکه استبعاد دلیل نیست.

[ما می‌گوییم: به عبارت دیگر ممکن است کسی بگوید ساختار زبان عربی به گونه‌ای است که اگر «لو» استعمال می‌شود، باید شرط، علت منحصره باشد ولی در سایر ادوات چنین نیست.]

۷. اشکال دیگری که می‌توان بر اصل «استدلال به ظهور "لو"» وارد کرد آن است که:

وقتی کسی می‌گوید «لو جائك زيد فاطمه»، این جمله دال است بر اینکه «آن اطعامی که مترتب بر مجیء زيد است، ممتنع است به سبب اینکه مجیء زيد ممتنع است» به عبارت دیگر آنچه همه بر آن متفق هستند، امتناع آن اطعام است که مترتب بر مجیء است ولی اینکه آیا این جمله (که با «لو» استعمال شده است) دال بر امتناع هر نوع اطعام (حتی اگر اطعام های دیگر مترتب بر شرط های دیگر باشند) است، محل اتفاق نیست و مبتنی بر پذیرش مفهوم شرط است.

به عبارت دیگر آنچه در «لو» منتفی و ممتنع است، «شخص حکم و جزا» است ولی اینکه آیا «سنخ حکم و جزا» هم منتفی و ممتنع است، وابسته به پذیرش مفهوم شرط است.

در این باره، ابن هشام در المغنی، ضمن اینکه می‌نویسد برخی اصلاً دلالت بر «لو» امتناع را رد کرده‌اند و برخی قائل به آن هستند که «لو» هم دلالت بر امتناع شرط دارد و هم بر امتناع جزا می‌نویسد:

«أنها تفيد امتناع الشرط خاصة ، ولا دلالة لها على امتناع الجواب ولا على ثبوته ، ولكنه إن

كان مساويا للشرط في العموم كما في قولك «لو كانت الشمس طالعة كان النهار موجودا»

لزم انتفاؤه ؛ لأنه يلزم من انتفاء السبب المساوي انتفاء مسببه ، وإن كان أعم كما في قولك

«لو كانت الشمس طالعة كان الضوء موجودا» فلا يلزم انتفاؤه ، وإنما يلزم انتفاء القدر المساوي

منه للشرط ، وهذا قول المحققين.»^۱

و لا اقل آن است که چنین احتمالی در مورد معنای «لو» قابل فرض است و لذا با وجود چنین احتمالی، استدلال قابل جریان نیست.

۱. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۵۸



هفت) طریقه قدما: (مصونیت فعل متکلم از لغویت)

مرحوم بروجردی، بیانی را به قدما نسبت می دهند و می نویسند که قدما به وسیله این استدلال، مفهوم شرط و مفاهیم دیگر را ثابت می کنند.

کلام ایشان - مطابق تقریر حضرت امام - چنین است:

«أن مدار حجّة المفهوم عند القدماء فی جمیع المفاهیم شرطاً أو غیره علی وجود القید، و إنّ الظاهر من إتیان القید فی الکلام دخالته فی الموضوع أو الحكم»^۱

توضیح:

۱. مفهوم گیری در نزد قدما، مبتنی بر وجود قید است
 ۲. ایشان می گویند متکلم «قیدی» را در کلام خود وارد می کند، ظاهر این سخن آن است که این قید در موضوع یا در حکم دخیل است.
- ما می گوئیم:

۱. ما حصل فرمایش ایشان در تقریر مبنای قدما آن است که: وقتی متکلم می گوید «إن جائك زيدٌ فاکرمه»، چون متکلم حکیم و عاقل است، نمی توانیم بگوئیم که «وجوب اکرام» در هر حالی ثابت است (چه زید بیاید و چه نیاید)

۲. چرا که:

غرض اصلی متکلم و شارح در جملات شرطی، بیان جزا می باشد. و روشن است که او می خواهد «وجوب جزا» را با گفتن کلماتی توضیح دهد.

حال:

سخن گفتن یک فعل است / فعل عاقل، ناشی از غرض است / غرض از تکلم رساندن معنی است / غرض از رساندن معنی، وصول به هدف از معنی است

پس:

وقتی متکلم می گوید «مجیء زید شرط اکرام زید است»، «تکلم به قید» برای غرض بوده است که عبارت است از «رساندن این معنی که مجیء زید در وجوب اکرام زید مداخلیت دارد» (و البته از آن می فهمیم که غرض از «وجوب اکرام زید»، در فرض «مجیء زید» حاصل می شود)

حال:

۱. لمحات الاصول، ص ۲۷۵



اگر وجوب اکرام زید، بدون مجیء زید هم حاصل است، معلوم می‌شود که متکلم در تکلم (فعل)، رعایت غرض را نکرده است و لذا عمل و فعل او لغو است.

پس:

برای جلوگیری (صون) از «لغویت عمل»، لازم است به مفهوم قائل شویم.

۳. توجه شود که در اینجا مفهوم گیری ناشی از استدلال عقلی است که مبتنی بر «بنای عقلا» می باشد.

(بنای عقلا بر اینکه متکلم حکیم، کار لغو نمی‌کند)

۴. و این در همه مواردی که مفهوم قابل تصویر است، جاری است. (مثلاً وقتی متکلم می گوید «عالم را

اکرام کن»، اگر وجوب اکرام هم در عالم و هم در غیر عالم ثابت باشد، آوردن قید عالم، کاری عبث است.)

۵. مطابق این تقریر، آنچه محور بحث است، «اطلاق لفظ و کلام» نیست بلکه از باب صیانت فعل گوینده از

لغویت است (چراکه تکلم، هم فعل است)

۶. این مطلب را برخی از بزرگان چنین تقریر کرده‌اند:

«أن دلالة الخصوصية المذكورة في الكلام من الشرط أو الوصف أو الغاية أو اللقب أو نحوها

على الانتفاء عند الانتفاء ليست دلالة لفظية بل هي من باب بناء العقلاء على حمل الفعل الصادر

عن الغير على كونه صادراً عنه لغاية و كون الغاية المنظورة منه غايته النوعية العادية، و الغاية

المنظورة - عند العقلاء - من نفس الكلام حكايته لمعناه، و الغاية المنظورة من خصوصياته

دخالته في المطلوب، و من هنا يثبت المفهوم، فإذا قال المولى: "ان جائك زید فاکرمه" مثلاً

حكم العقلاء بدخالة مجيء زید في وجوب اکرامه، (بتقريب) أنه لو لم يكن دخيلاً فيه لما ذكره

المولى، و كذلك ان ذكر وصف في كلامه يحكمون بدخالته في الحكم بهذا التقريب، و هكذا

سائر الخصوصية التي تذكر في الكلام .

و بالجملة: فائدة ذكر القيد - أى قيد كان - بحسب طبعه عبارة عن دخالته في الحكم فيحكم

العقلاء بان تعليق الحكم عليه ليس الا لدخالته و الا كان ذكره لغوا، و لا ربط لهذا الحكم

العقلاني بباب الدلالات اللفظية، بل هو من جهة بنائهم على عدم حمل فعل الغير على اللغوية»^۱

[توضیح: آوردن قید برای غایت و غرض بوده است / غرض از تکلم رساندن معنی است / پس قید حتماً مدخلیت

دارد]